

# فصلنامه‌ی مطالعات تاریخ ایران اسلامی

سال اول - شماره سوم - پاییز ۱۳۹۱، ص ۱۱۵-۱۳۱

رویکرد فرهنگی - عمرانی خاندان کاکویه\*

ذکراله محمدی<sup>۱</sup>  
عبدالرفیع رحیمی<sup>۲</sup>  
زینب روستا<sup>۳</sup>

## چکیده

آل کاکویه سلسله‌ای دیلمی نژاد بودند که از اواخر سده چهارم (۳۹۸ ق) تا نیمه نخست سده ششم (۵۳۶ ق) در ایران مرکزی و غربی حکمرانی می‌کردند. آل کاکویه نخست تحت حمایت آل بویه قرار داشتند، اما پس از مدتی مستقلاً حکومت کردند. این سلسله هم عصر با حکومت های قدرتمندی چون آل بویه، غزنویان و سلجوقیان بودند که با بروز ضعف در بنیان‌های حکومت آل بویه توانستند قدرت خود را افزایش دهند. آل کاکویه دانشمندان و ادیبانی چون ابن سینا و امیر معزی (شاعر)، و معماران و هنرمندان توانا را در یزد و اصفهان به خدمت گرفتند و در گسترش دانش و فرهنگ کوشیدند. در عصر آنان، چندین کتاب به افتخار امیران آل کاکویه به رشته تحریر درآمد که از جمله آن‌ها، *دانشنامه علایی* است. مقاله حاضر بر اساس روش توصیفی - تحلیلی و با استناد و مراجعه به منابع دست اول و به شیوه کتابخانه‌ای تهیه و تنظیم شده است.

## واژگان کلیدی:

آل کاکویه، آل بویه، یزد، اصفهان، سلجوقیان، فرهنگ و معماری.

## مقدمه

۱ - دانشیار گروه تاریخ دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره): zkmohammadi@yahoo.com

۲ - استادیار گروه تاریخ دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره): aghabeigom@yahoo.com

۳ - کارشناس ارشد تاریخ دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره): zanab-roosta@yahoo.com

\*- تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۷/۲۰ تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۱۰/۱۵

آل کاکویه (۳۹۸-۵۳۶ ق) سلسله‌ای از امیران دیلمی نژاد بودند که در آغاز سده پنجم قمری (یازدهم میلادی) در خدمت آل بویه به امور نظامی اشتغال داشتند و حدود یک قرن و نیم امارت های مستقل و نیمه مستقلی در مرکز و غرب ایران پدید آوردند. حکومت خاندان کاکویه هم عصر با حکومت‌های قدرتمندی چون آل بویه، غزنویان و سلجوقیان بود و مناسبات با این حکومت‌ها، تأثیر زیادی بر تداوم، تحول و فروپاشی حاکمیت آنان داشت. مناسبات آل کاکویه با آل بویه بر مبنای حفظ موقعیت و گسترش قلمرو حکومتی بود، اما در دوره غزنویان و حمله محمود غزنوی به ری و منطقه جبال، امیر علاءالدوله کاکویه بیشتر به دنبال حفظ موقعیت خود بود و با وجود درگیری‌هایی که بین او و سلطان غزنوی پیش آمد، همچنان حاکم منطقه جبال باقی ماند. با فروپاشی غزنویان و روی کار آمدن سلجوقیان، کاکوییان برخی از مناطق مهم جبال، از جمله اصفهان و همدان را از دست دادند و توسط طغرل سلجوقی به یزد و ابرقو منتقل شدند. از این تاریخ به بعد، آنان به صورت حاکمان دست‌نشانده به حیات خود ادامه دادند و بیشتر به امور فرهنگی توجه کردند و در صحنه سیاست فعالیت چندانی نداشتند. در نهایت، حکومت آل کاکویه در سال ۵۳۶ ق به پایان رسید و اتابکان یزد جایگزین آنان شدند.

به نظر می‌رسد تا کنون تحقیق مستقلی به زبان فارسی درباره آل کاکویه صورت نگرفته باشد. به همین منظور، در پژوهش پیش رو، خدمات فرهنگی خاندان کاکویه و حمایت ایشان از علما و اهل فرهنگ و ادب، و فعالیت‌های عمرانی آن‌ها همچون ساخت و تعمیر مساجد و مدارس، مورد بررسی قرار گرفته است.

### پیشینه تاریخی اعتلای آل کاکویه

برادران آل بویه (علی، حسن و احمد) فرزندان ابوشجاع، از سرداران بنام ماکان بودند (مسکویه، ۱۳۷۶: ۳۷۰، ۳۷۳-۳۷۵). آل بویه مانند دیگر نیروهای داوطلب نظامی قرن چهارم، برآمده از سرزمین گیل و دیلم بود (ابن رسته، ۱۳۸۰، ۱۷۶). آنان که در ابتدا در شمار افراد وابسته به مرداویج بودند، با مهارت و شجاعت، در راه استقلال گام نهادند (حموی، ۱۳۹۹، ۲، ۵۴۴). با قتل مرداویج، شهرت، قدرت و محبوبیت امرای آل بویه افزایش یافت. آل بویه سرزمین‌های فارس، ری، اصفهان و جبال را تصرف کرد و در بغداد به قدرت رسید (مسکویه، ۱۳۳۳: ۸۵/۲؛ ابن جوزی، ۱۳۵۷: ۳۴۰/۶). خاندان آل بویه به تدریج به سه شاخه عمده تقسیم شد. عمادالدوله در شیراز و رکنالدوله در ری و پس از مدتی معزالدوله در بغداد پایه‌های حکومت خود را استحکام بخشیدند. فخرالدوله، یکی از پسران رکن‌الدوله که در ری به حکومت آل بویه ادامه می‌داد، در شعبان سال ۳۸۷ ق چشم از جهان فروبست (مجممل‌التواریخ، ۱۳۸۳: ۳۹۷) و امرا و بزرگان وی پسر چهارساله‌اش، ابوطالب رستم، ملقب به مجدالدوله را به تخت نشانند. این در حالی بود که امور مملکت به دست سیده خاتون، مادر مجدالدوله، اداره می‌شد (عتبی، ۱۳۷۴: ۳۵۷).

در سال ۳۹۸ ق سیده خاتون که به جای فخرالدوله در ری حکمرانی می‌کرد، حکومت اصفهان را به نیابت از فرزند دیگرش، عین‌الدوله، به علاءالدوله کاکویه واگذار کرد (مجممل‌التواریخ، ۱۳۸۳: ۳۹۶). در آن زمان، اصفهان بعد از ری مهم‌ترین شهر محسوب می‌شد و برخی امرای آل بویه آن‌جا را به عنوان پایتخت برگزیده بودند (بارتلد، ۱۳۷۷: ۲۲۰).

هرچند طی سال‌های حکومت علاءالدوله (۳۹۸-۴۳۳ ق) گاه برخی از نواحی از حیطة اختیارش خارج می‌شد، مثلاً در سال ۴۲۱ ق مسعود غزنوی همدان را از وی گرفت و اصفهان نیز برای مدتی توسط مسعود غزنوی تسخیر شد (ابن اثیر، ۱۳۵۱، ۱۶/۱۰۸-۱۰۹)، اما جز هفت سالی از دوره سلطنت مسعود غزنوی (۴۲۱-۴۳۲ ق) که با لشکریان خراسان در حال نزاع بود، علاءالدوله تا سال ۴۳۳ ق بر بسیاری از نواحی متصرفه خود فرمان می‌راند. مقارن با ضعف آل بویه در سال ۴۲۰ ق و حمله محمود غزنوی به ری، کار علاءالدوله در اصفهان بالا گرفت. وی از این فرصت سود جست و به توسعه قلمرو خود پرداخت و بر بسیاری از شهرهای منطقه جبال، از جمله همدان، دینور و شاپورخواست مسلط شد (بویل، ۱۳۸۰: ۴/۴). حدود قلمرو علاءالدوله را با توجه به سکه‌هایی که توسط او در اصفهان، بروجرد، اسدآباد، همدان، گلپایگان، قرمیسین، شاپورخواست، کرج، ری، دینور و القصر (قصرالصوص نزدیک کنگاور) ضرب شده، به‌خوبی می‌توان تشخیص داد. او بسیار کوشید تا مناطق تحت سلطه خود را حفظ کند.

بعد از مرگ علاءالدوله در سال ۴۳۳ ق، پسرش، ظهیرالدین ابومنصور فرامرز جانشین پدر شد و همچنان اصفهان را در اختیار داشت (ابن اثیر، ۱۳۵۱: ۱۶/۲۰۲). ابومنصور سعی می‌کرد تا مناسبات یکسانی را با ملک رحیم، آخرین پادشاه آل بویه و سلجوقیان داشته باشد. همین امر باعث رنجش طغرل سلجوقی شد، چنان‌که وی در سال ۴۴۲ ق اصفهان را محاصره و پس از یک سال فتح و به عنوان پایتخت انتخاب کرد (ابن اثیر، ۱۳۵۱: ۱۶/۲۶۶). طغرل پس از تصرف اصفهان، یزد و ابرقو را به عنوان اقطاع به ابومنصور واگذار کرد (مجملة التواریخ، ۱۳۸۳: ۴۰۷).

از این پس، ابومنصور و فرزندانش تا اواسط سده ششم قمری تحت امر سلاطین سلجوقی در یزد به امارت خود ادامه دادند. ابوکالیجار گرشاسب، برادر دیگر ابومنصور فرامرز، در زمان حیات پدرش، علاءالدوله محمد، از طرف وی حکومت همدان و توابع آن را در دست داشت و بعد از درگذشت پدر، آن‌جا را حفظ کرد تا این‌که در سال ۴۳۷ ق ابراهیم ینال همدان را به تصرف درآورد (اشپولر و دیگران، ۱۳۸۴: ۱۹۹).

این خاندان در مدت حکومت خود به فرهنگ و دانش توجه ویژه‌ای داشت و حتی برخی از حاکمان آل کاکویه خود عالم بودند. خاندان کاکویه به جریان‌های فرهنگی سده‌های پنجم و ششم قمری رونق زیادی بخشیدند. آنان هرچند امارت محلی کوچکی داشتند، اما دربارشان پناهگاه حکیم بزرگ، ابن سینا بود و شاعر بزرگی مانند امیر معزی در سایه حمایت آنان ترقی کرد و درخشید. با ورود این خاندان به یزد، دوران باشکوهی از پیشرفت علم و تأسیس مدارس مختلف در آن سرزمین آغاز شد (Bosworth, 2012: 362؛ میرجلیلی، ۱۳۸۶: ۲۲).

## باندگی فرهنگی آل کاکویه

### الف. ابن سینا در دربار علاءالدوله

علاءالدوله از امرایی بود که در سده پنجم و ششم قمری مشوق دانشمندان و فرهیختگان در نوشتن آثار به زبان فارسی بودند. او در توسعه این زبان، نقش بسزایی ایفا کرد و هرچند فعالیت‌های عمرانی نیز داشت، اما شهرت عمده وی در زمینه فرهنگی مربوط به روابطش با شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا است؛ زیرا ابوعلی سینا سال‌های پایانی عمر خود را در دربار امیر علاءالدوله به سر برد و در بیشتر سفرها نیز همراه وی بود.

ابن سینا در سال ۳۷۰ ق متولد شد و تا پنج سالگی در محل تولد خود به سر برد. سپس به همراه خانواده به بخارا رفت و در آنجا ساکن شد. او در این زمان به تحصیل و تکمیل طب و حکمت پرداخت و قبل از بیست سالگی در امر طبابت شهرت فوق العاده‌ای پیدا کرد. وی با مداوای نوح بن منصور سامانی در دربار او تقریب یافت و توانست از کتابخانه‌ای که مخصوص ملوک سامانی بود، استفاده کند (ابن سینا، ۱۳۳۱: ۵-).

ابن سینا پس از ترک بخارا عازم گرگانج شد و به خدمت خوارزمشاه علی بن مأمون درآمد. اما پس از مدتی به حکم ضرورت، گرگانج را ترک کرد و به جانب نسا و ایبورد رفت (همان: ۶- ۷؛ شهرزوری، ۱۳۶۵: ۴۴۶). ابوعلی سینا و جمعی دیگر از ادیبان و دانشمندان که در دربار ابوالعباس مأمون خوارزمشاه<sup>۱</sup> در آسایش می‌زیستند، از طرف سلطان محمود غزنوی احضار شدند، اما ابن سینا و دانشمند دیگری به نام ابوسهل مسیحی از رفتن سر باز زدند و با کمک مأمون خوارزمشاه به طور پنهانی فرار کردند (نظامی عروضی، ۱۳۲۷: ۷۶-۷۷؛ اصفهانیان، ۱۳۵۰: ۱۲۹). ابن سینا بعد از تحمل سختی‌های فراوان به ایبورد رفت، سپس خود را به گرگان رساند و در آنجا به امر طبابت مشغول شد. در همین جا بود که یکی از معروف‌ترین شاگردانش، ابوعبید جوزجانی، به او ملحق شد (ابن سینا، ۱۳۳۱: ۶- ۷). او قصد پیوستن به دربار شمس المعالی قابوس بن وشمگیر- امیر گرگان - را داشت و در آنجا موفق شد کتاب *اوسط جرجانی* را تألیف کند (ابن سینا، ۱۳۳۱: ۷- ۸).

ابن سینا سپس به ری رفت و به خدمت سیده، مادر مجدالدوله، رسید و چون مجدالدوله در همین هنگام بیمار شده بود، او را معالجه کرد و کتاب *المعاد الاصغر* را در آنجا نوشت. وی به قزوین رفت و سپس عازم همدان شد که فرمانروایش شمس الدوله بود و به معالجه وی پرداخت و از آن پس جزو مقربان درگاه شد (ابن ابی‌اصیبه، بی تا: ۴۴۰؛ شهرزوری، ۱۳۶۵: ۴۴۷-۴۴۸) و اندکی بعد، به وزارت او رسید. سپس عزل شد تا اینکه شمس الدوله دوباره مریض شد و ناچار از ابن سینا دلجویی کرد و برای معالجه او را احضار کرد و در همین زمان، برای بار دیگر، منصب وزارت را به وی سپرد (ابن ابی‌اصیبه، بی تا: ۴۴۱؛ ابن‌العماد، ۱۴۰۶ ق: ۱۳۴). ابن سینا در سال‌های ۴۰۵ تا ۴۱۲ ق دوباره به وزارت رسید (ابن‌اثیر، ۱۳۵۱: ۱۶/۱۴۷).

بعد از مرگ شمس الدوله، پسرش سماء الدوله ابوالحسن به جای او نشست و از ابن سینا خواست که وزارت او را عهده‌دار شود، اما ابن سینا امتناع کرد. وی پنهانی با علاءالدوله کاکویه مکاتبه کرد، اما دستگیر شد و در قلعه فردجان در نواحی همدان زندانی شد. ابوعلی چهار ماه در قلعه محبوس بود و در این مدت، کتاب‌هایی از جمله *القولنج*، *حی بن یقظان* و کتاب *الهدایات* را تألیف کرد (ابن سینا، ۱۳۵۱: ۱۱-۱۰؛ همایی، ۱۳۶۹: ۵۴ - ۵۵). در سال ۴۱۴ ق علاءالدوله کاکویه به همدان حمله کرد و آنجا را به تصرف خود درآورد (الامین، ۱۴۰۳ ق: ۷۵) که به آزادی ابن سینا منجر شد. شیخ در منزل مردی علوی برای مدتی اقامت کرد و به تکمیل *منطق شفا* پرداخت.

سپس ابن سینا به همراه برادر و دو غلامش راه اصفهان را در پیش گرفت. چون به دروازه اصفهان رسید، دانش‌دوستان و خواص امیر علاءالدوله با گروه بسیاری به استقبال او آمدند. علاءالدوله که خود مردی دانش‌دوست و علم‌پرور بود، مقدم شیخ را گرامی داشت (خواندمیر، ۱۳۷۱: ۴۴۶؛ شهرزوری، ۱۳۶۵: ۴۴۹). ابن سینا تا پایان عمر در اصفهان بود. شیخ در این مدت به درخواست علاءالدوله در شب‌های جمعه مجالس بحث علمی برپا می‌داشت. در همین جلسات بود که

ابومنصور جبان<sup>۲</sup>، با شیخ راجع به علوم عربی مناظراتی داشت که منجر به تألیف مجموعه‌ای در لغت عربی شد (ابن‌سینا، ۱۳۳۱: ۱۳-۱۴).

ابن‌سینا با حمایت علاءالدوله چندین کتاب مهم دیگر تألیف کرد و حتی به فراگرفتن علم نجوم و ساختن رصدخانه پرداخت (ابن‌ابی‌اصیبعه، بی‌تا: ۴۴۲؛ نصر، ۱۳۵۴: ۲۵). وی شاگرد خود، ابوعبید، را مأمور تهیه آلات رصدی و استخدام اهل فن گردانید، ولی به سبب سفرهای زیادی که برای شیخ پیش آمد، امر رصد معوق ماند. وی تتمه شفا به جز کتاب حیوان و نبات را در ملازمت علاءالدوله در اصفهان به پایان برد و دو کتاب حیوان و نبات را در سفری که به همراه علاءالدوله به شاپورخواست رفته بود، به رشته تحریر درآورد. او کتاب نجات را نیز در ضمن سفر تصنیف کرد (قفطی، ۱۳۴۷: ۵۶۶؛ الامین ۱۴۰۳ ق ۱۹۸۳- م: ۷۴-۷۵).

ابن‌سینا دانشنامه‌ی علایی را به نام علاءالدوله و به زبان فارسی به رشته تحریر درآورد (Bosworth, 2012: 362). شیخ در آغاز این اثر در مورد چگونگی تألیف آن می‌نویسد: «... فرمان بزرگ خداوند ما ملک عادل مؤید منصور، عضد الدین علاءالدوله و فخر المله و تاج الامه ابوجعفر محمد بن دشمنزیار، مولانا امیرالمؤمنین زندگانی‌اش دراز باد. و ... به من بنده و خادم درگاه وی همه کام‌های خویش: از ایمنی - و بزرگی - و شکوه و کفایت و پرداختن به علم و نزدیک داشتن؛ که باید که مر خادمان مجلس وی را کتابی تصنیف کنم به پارسی دری به غایت اختصار ... پس من خادم هر چند که خویشان را پایگاه این علم ندانستم و این علم را افزون از قدر خویش دیدم گمان کردم که چون اطاعت و فرمان ولی نعمت خویش برم بر خجستگی طاعت توفیق بار آورد و توکل کردم بر آفریدگار خویش و به فرمانبرداری مشغول شدم.» (ابن‌سینا، ۱۳۳۱: ۴-۱).

رسالة نبض اثر دیگری از شیخ است که به فرمان ابوجعفر کاکویه و به نام وی به زبان فارسی تألیف کرده است. انگیزه نگارش آن بدین شرح است: «فرمان خداوند ملک عادل سید منصور مظفر عضدالدین علاءالدوله و قاهر الامه و تاج الامه ابوجعفر حسام امیرالمؤمنین به من آمد که اندر باب دانش رگ کتابی جامع که همه اصلها - اندر وی بود - به تفصیل پس فرمان را پیش گرفتم و به اندازه طاقت و دانش خود این کتاب را {تصنیف کردم} به زبان پارسی چنان که فرمان بود و بر توفیق ایزد {جلّ جلاله} معونت کردم و از وی یاری خواستم امیدوارم که به دولت چنین (خداوند) توفیق و یاری یابم.» (ابن‌سینا، ۱۳۳۰: ۲-۳). از ستایشی که شیخ در مقدمه این دو کتاب از ابوجعفر کاکویه دارد، پیداست که این امیر از هر جهت شیخ را مورد حمایت قرار می‌داده است.

زندگانی شیخ در اصفهان از هنگام ورود تا اوایل سال ۴۲۱ ق در نهایت خوشی و آرامش خاطر سپری شد که در مقدمه دانشنامه‌ی علایی به آن اشاره کرده است (ابن‌سینا، ۱۳۳۱: ۲). ولی با حمله مسعود غزنوی به اصفهان، خانه و اموال شیخ غارت شد و کتاب الانصاف وی نیز از میان رفت (ابن‌سینا، ۱۳۳۱: ۱۶؛ قفطی، ۱۳۴۷: ۵۶۹).

از سال ۴۲۱ به بعد اصفهان بارها مورد حمله سپاهیان سلطان مسعود غزنوی قرار گرفت. در سال ۴۲۵ با حمله ابوسهل حمدوی و تاش فراش به اصفهان، کتابخانه‌ی عظیم علاءالدوله از اصفهان به غزنه منتقل شد. بسیاری از کتاب‌های نادر شیخ نیز در این کتابخانه بود. در نهایت، با حمله حسین غوری به غزنه، تمام این کتاب‌ها توسط وی سوزانده شد (ابن‌اثیر، ۱۳۵۱: ۱۴۷/۱۶).

ابوجعفر کاکویه در بسیاری از مسائل و مشکلات از ملازمت ابن‌سینا بهره می‌برد، چنان‌که در جریان اسارت خواهر علاءالدوله توسط سلطان مسعود غزنوی، علاءالدوله از شیخ کمک خواست و

شیخ طی نامه‌ای ماهرانه توانست او را در نهایت عزت و حرمت به نزد برادرش برگرداند. «... خواجه ابوعلی اندر این حالت وزیر بود و شاهنشاه علاءالدوله محمد بن دشمنزیار بر وی اقبالی داشت و جمله ملک در دست او نهاده و کلی شغل به رای و تدبیر او بازگذاشته.» (عروضی، ۱۳۲۷: ۸۲). هرچند ابن خلکان و ابوالحسن بیهقی معتقدند که ابوعلی سینا هیچ‌گاه وزارت علاءالدوله را بر عهده نداشته است و تنها در ملازمت وی بوده است (ابن خلکان، بی تا: ۱۵۹؛ بیهقی، ۱۳۱۸: ۵۱).

ابن سینا در اصفهان در دربار علاءالدوله روزگار می‌گذراند اما دچار خشم علاءالدوله شد و به ناچار به ری عزیمت کرد، ولی علاءالدوله او را به اصفهان بازگرداند (اصفهانیان، ۱۳۸۵: ۶۷). و چون علاءالدوله قصد رفتن به همدان را داشت، شیخ نیز با اینکه بیمار بود به همراه وی حرکت کرد، اما در راه دچار قولنج شد و بالاخره در سال ۴۲۸ ق درگذشت و در همان شهر به خاک سپرده شد (قفطی، ۱۳۴۷: ۵۷۰؛ ابن خلکان، بی تا: ۱۶۰؛ اصفهانیان، ۱۳۸۵: ۶۷).

ابن سینا بسیاری از آثار خود را در سفر و حتی در زمانی که در رکاب سلطان عازم جنگ بود، املا می‌کرد تا نویسنده‌ای که به همراه داشت، آن را بنویسد (نصر، ۱۳۵۴: ۲۵). وی علاوه بر آثار و تألیفات، در شهر اصفهان یادگار دیگری دارد که امروزه نیز پابرجاست و آن قبه مدرسه‌ای است که شیخ هنگام اقامت در اصفهان در آن مکان تدریس می‌کرد (اصفهانیان، ۱۳۸۵: ۶۸).

### ب. بنیان فرهنگی یزد

با ورود آل کاکویه به یزد، دوره‌ای از بالندگی فرهنگی در سایه حمایت امرای کاکویی در این شهر آغاز شد. یزد در قرون نخستین اسلامی از شهرک‌هایی تشکیل شده بود که به صورت پراکنده در حاشیه کویر به حیات خود ادامه می‌دادند (حدود العالم، ۱۳۶۲: ۱۳۶). ولایت یزد در زمان خلافت عباسیان، مطابق تقسیم بندی دوره ساسانی، یکی از کوره‌های پنج‌گانه فارس به حساب می‌آمد (لسترنج، ۱۳۷۳: ۶). اما این شهر کهن، به علت قرار گرفتن در حاشیه کویر، در ایام بهار و تابستان در معرض بادهای شن قرار داشت. از این رو، اراضی کشاورزی و آب آن ناحیه بسیار محدود بود (لمبتون، ۱۳۷۳: ۱۸۸).

بعد از مرگ علاءالدوله ابو جعفر محمد کاکویه در سال ۴۳۳ ق، پسرش ظهیرالدین ابومنصور فرامرز در اصفهان جانشین وی شد اما در سال ۴۴۲ طغرل سلجوقی اصفهان، پایتخت کاکویان، را به تصرف درآورد و در عوض آن، یزد و ابرقو را به آن‌ها واگذاشت (مجمل‌التواریخ، ۱۳۸۳: ۴۰۷). پس از ابومنصور فرامرز، پسرش علاءالدوله امیر علی بن فرامرز جانشین وی شد. امیر علی در سال ۴۶۹ با ارسال خان‌تون، دختر چغری بیگ داود، ازدواج کرد (غفاری، ۱۳۴۳: ۸۲). در واقع، با ورود ترکان سلجوقی به ایران و بر اساس نظام مالی آنان، یزد به صورت اقطاع به حاکمان کاکویه واگذار شد و آن‌ها در طول دوران حکومت خود برای آبادانی یزد کوشش‌های فراوان کردند. چنان‌که یزد از جایگاهی مهم در حیات شهری گستره تمدن اسلامی برخوردار شد. شهر در تمدن اسلامی، به‌ویژه در قرون میانه، قبل از هر چیز قلعه ایمن بود و از نظر سیاسی و قانون، تابع مقررات برخاسته از شریعت بود. وجود شهر برای دولت اسلامی، یک ضرورت تلقی می‌شد؛ بدان جهت که آرمان‌های دولت اسلامی در شهر تبلور می‌یافت. شهر از قوانین بدون جهان‌بینی اسلام تبعیت می‌کرد که در این قانون، فقط اجتماع مؤمنان اهمیت داشت (حبیبی، ۱۳۸۳: ۴۲).

شاید به خاطر همین آموزه‌های فرهنگ و تمدن اسلامی بود که امیر فرامرز و دیگر فرمانروایان این دودمان بعد از استقرار در یزد، در آبادانی شهر و نواحی اطراف آن بسیار کوشیدند. چنان‌که یزد در این دوره از نظر رونق و آبادانی مثل شیراز عهد عضدالدوله بود (دائرةالمعارف تشیع، ۱۳۶۹: ۱۱۴).

علاءالدوله امیر علی بن فرامرز نیز مانند پدرش امیری دانش‌دوست و جوینده دانشمندان بود؛ چنان‌که نوشته‌اند: «علاءالدوله که پادشاه یزد بوده است پیوسته فضیلت خراسان و عراق را به مال استمالت کردی و به انواع مواعید و تمنیت مستظهر گرداندی و به یزد آوردی.» (کرمانی، ۱۳۱۱: ۱۰۲). وی از ممدوحان امیرالشعرا عبدالملک برهانی، شاعر دربار آل‌ارسلان سلجوقی بود. فرزند برهانی یعنی محمد بن عبدالملک نیشابوری (امیر معزی) هم از پروردگان و شاعران آستان امیر علی بوده است (کسای، ۱۳۸۳: ۳۸۸).

عروضی سمرقندی به نقل از امیر معزی در توصیف امیر علاءالدوله علی می‌گوید: «پادشاه‌زاده بود و شعر دوست و ندیم خاص سلطان [ملکشاه سلجوقی] بود و داماد او، حرمت تمام داشت و گستاخ بود و در آن دولت منصب بزرگ داشت و مرا تربیت کردی.» امیر معزی بعد از مرگ پدرش چندان مورد توجه ملک‌شاه واقع نشد و در وضعیت معیشتی بدی قرار گرفت، چنان‌که خود در این باره می‌گوید: «... پدر من امیرالشعرا برهانی رحمة الله در اول دولت ملک‌شاه به شهر قزوین از عالم فنا به عالم بقا تحویل کرد ... پس جامگی و اجراء پدر به من تحویل افتاد و شاعر ملک‌شاه شدم و سالی در خدمت پادشاه روزگار گذاشتم که جز وقتی از دور او را نتوانستم دیدن و از اجراء و جامگی یک من و یک دینار نیافتم و خرج من زیادت شد و وام به گردن من در آمد خواجه بزرگ نظام‌الملک رحمة الله در حق شعرا اعتقادی نداشتی از آنکه در معرفت او دست نداشت و از ائمه و متصوفه به هیچ کس نمی‌پرداخت.» (نظامی عروضی، ۱۳۲۷: ۴۱-۴۳).

وی ادامه می‌دهد «روزی که فردای آن رمضان خواست بود و من از جمله خرج رمضان و عیدی دانگی نداشتیم. در آن دلتنگی به نزد علاءالدوله امیر علی فرامرز رفتم.» معزی به واسطه امیرعلی در آستانه عید فطر به حضور سلطان ملک‌شاه رسید و ملک‌شاه هنگامی که هلال ماه شوال را دید امیر علی خطاب به امیر معزی گفت: «ای پسر برهانی! درین ماه نو چیزی بگویی.» وی نیز فوراً دو بیت شعر گفت و با سرودن این دو بیت، امیر علی او را تحسین کرد و سلطان او را صله داد. پس از نماز، هنگامی که همه بر سر سفره سلطان ملک‌شاه بودند، امیر علی دوباره از محمد بن عبدالملک (امیر معزی) خواست که به مناسبت حال مجلس شعری بگوید. او دوباره شعری سرود و در این‌جا بود که امیر علی به مناسبت لقب ملک‌شاه که «السلطان معزالدین و الدنیا» بود، شاعر را «خواجه معزی» لقب داد. اما ملک‌شاه به وی صله فراوان داد و او را «امیر معزی» لقب داد و از این پس، به مقام امیرالشعرا دربار رسید و همواره در خدمت امیر علی بود. او در ضمن دیداری که با نظامی عروضی در سال ۵۱۰ ق داشت تقریب خود به درگاه سلطان ملک‌شاه سلجوقی را مدیون عنایت امیر علاءالدوله علی دانست و گفت: «امیر علاءالدوله علی مرا با سلطان ندیم کرد و اقبال من روی در ترقی نهاد و بعد از آن پیوسته تیمار من همی داشت و امروز هر چه دارم از عنایت آن پادشاه‌زاده دارم.» (نظامی عروضی، ۱۳۲۷، ۴۱-۴۳).

معزی بعد از این تاریخ تا پایان عهد ملک‌شاه در خدمت سلطان روزگار می‌گذراند و بعد از فوت ملک‌شاه مدتی را در اصفهان، نیشابور و هرات به سر برد تا اینکه در زمان حکومت سنجر در خراسان

به نزد وی رفت و تا پایان حیات خود در آنجا زیست (رضازاده شفق، ۱۳۵۲: ۲۸۹). امیر معزی حق خدمت را در مورد امیر علی کاکویه به جای آورد و در مدح او با آب و تاب سخن می‌گفت و حتی او را با امام علی (ع) مقایسه می‌کرد

کف دست موسی پیغمبر است	و یا آتش ازدها پیکرست
امیر اجل فخر عالم علی	که دل پرور شاه دین پرور است
مرا شعر عالی شد از دو علی	مقدم یکی محتشم دیگرست
علی بن بوطالب اندر بهشت	علی بن شمس الملوک ایدرست
یکی آن که داماد چغری بگ است	دگر آنکه داماد پیغمبر است
یکی چشمه گوهر است از شرف	یکی مشرف چشمه کوثر است.

(امیر معزی نیشابوری، ۱۳۶۲، ۱۲۱-۱۲۰)

و در جای دیگر در مدح وی می‌گوید:

«میر اجل علی فرامرز خسروی	رستم رسوم و معن معانی و سام سان
افراسیاب ملک و سیاوخش روزگار	اسفندیار دهر و منوچهر دودمان
وهو المؤید الملک العادل الذی	من جده ودولته ما اراد کان
گشت از مناقب دو علی بخت من بلند	شد بر مدایح دو علی طبع من روان
پیغمبر گزیده بدان بود شاد دل	چغری بک ستوده بدین هست شادمان.»

(امیر معزی نیشابوری، ۱۳۶۲، ۴۸۳-۴۸۲)

بعد از مرگ امیر علی، پسرش علاءالدوله ابوکالیجار گرشاسب دوم به حکومت یزد رسید. امیر گرشاسب نیز مانند پدرانش دانش دوست و مشوق اهل علم و ادب بود. چنان‌که شه مردان بن ابی‌الخیر از دانشمندان و منجمان ایرانی سده پنجم و ششم قمری کتاب *نزهت نامه* علایی را به نام وی به رشته تحریر درآورد که از متون فاخر فارسی است. وی در آغاز این اثر، بعد از تمجید از گرشاسب، کتاب را به او تقدیم می‌کند و می‌نویسد: «... و از بهر زینت و بزرگ داشتن این کتاب نزهت نامه علایی نام نهادم تا چون خداوند عز حضره در آن تأمل فرماید و نیک بختی بدین بنده دعاگوی پیوندد سر در آسمان افتخار کشد.» (ابن ابی‌الخیر، ۱۳۶۲: ۱۵).

بعد از گرشاسب دوم، برادرش امیر فرامرز بن علی عهده‌دار حکومت کاکوییان در یزد شد. وی امیری فیلسوف و دانشمند و صاحب تألیفاتی نفیس بود (غفاری، ۱۳۴۳: ۸۲). امیر فرامرز بسیاری از اوقات خود را در ملازمت سلطان سنجر سلجوقی (۵۱۱-۵۵۲ ق) در خراسان به سر می‌برد و در آن احوال، با بزرگان علم و ادب آن دیار مصاحبت داشت (بیهقی، ۱۳۱۸: ۷۰-۷۱). وی به فلسفه علاقه زیادی داشت. او درباره ابن‌سینا و ابوالبرکات<sup>۳</sup> با عمرخیام گفت و شنود علمی داشته است (زرین‌کوب، ۱۳۶۴: ۴۶).

ظهیرالدین بیهقی در کتاب *تممه صوان الحکمه* مناظره بین عمرخیام با امیر فرامرز بن علی را بازگو کرده و چنین نوشته است: روزی امیر فرامرز نظر خیام را درباره اعتراضات شیخ ابوالبرکات بر ابن‌سینا جویا شد. خیام در پاسخ گفت که ابوالبرکات سخنان ابن‌سینا را درک نمی‌کند تا چه رسد به



آنکه در مقام اعتراض بر او برآید. سپس امیر فرامرز از او پرسید آیا حدسی برتر از دریافت ابن‌سینا وجود دارد؟ خیام گفت مجال نیست، پس امیر فرامرز گفت این که تو می‌گویی ابوالبرکات سخنان ابن‌سینا را درک نکرده و در مقام اعتراض بر او نیست و آن که بگویی می‌توان آن را درک کرد و بر آن اعتراض کنی، یکی است؟ پس شما باید دیدگاه خود را به جای خصومت بر برهان و منطق مبتنی کنی. امیر فرامرز در ادامه گفت حکیم، سخن دیگران را به نیروی برهان نقد می‌کند و شخص جاهل با سفاقت و خشونت. پس تو از بین این دو بهترینش را انتخاب کن و به نازل‌ترین آن قانع نباش. عمر با شنیدن این سخنان سکوت کرد و برخاست. «بیهقی، ۱۳۱۸: ۷۰-۷۱). ظاهراً علاءالدوله فرامرز بن علی به ابوالبرکات اعتقاد بسیار داشته و عقاید او را تأیید می‌کرده است (صفا، ۱۳۶۶: ۲۹۵).

فرامرز بن امیر علی کتابی با عنوان *مهجة التوحید* تألیف کرده، که ظاهراً همان کتابی است که غفاری با عنوان «نتیجة التوحید» ذکر کرده و به مادر فرامرز، ارسلان خاتون، منتسب داشته است (غفاری، ۱۳۴۳: ۸۲). ابوالحسن بیهقی گوشه‌ای از سخنان حکیمانه امیر فرامرز را از کتاب *مهجة التوحید* نقل کرده است (بیهقی، ۱۳۱۸: ۷۲). از این جا معلوم می‌شود که وی احتمالاً این کتاب را در اختیار داشته است.

با مرگ امیر فرامرز در سال ۵۳۶ ق، از آن جا که فرزند ذکور نداشت، سلطان سنجر حکومت یزد را به دختران وی واگذار کرد. دختران امیر فرامرز در یزد تارک دنیا شدند و به عبادت و رسیدگی به فقرا مشغول شدند. آن‌ها به عمران و آبادانی یزد نیز توجه داشتند. همچنین از طریق عایدات خود، به یتیمان و بیوه‌زنان و اسیران کمک می‌کردند و روزی ده گوسفند برای اطعام فقرا صرف می‌کردند (آیتی، ۱۳۱۷: ۹۹). اما دختران امیر فرامرز تمام امور یزد را به دست اتابکان خود سپردند و همین باعث شد که پس از مدتی، حکومت کاکویان به اتابکان یزد منتقل شود. از این زمان به بعد، امارت اتابکان آغاز شد.

### ج. مساجد

مسجد جامع از دیرباز یکی از مشخصات اصلی شهرهای اسلامی بوده است. مسجد جامع، علاوه بر نقش مذهبی، نقش‌های اجتماعی و سیاسی بسیار مهمی را نیز داشته است. یکی از مساجد ساخته شده در زمان آل کاکویه، مسجد جامع کبیر یزد است. هر قسمت از این بنا در زمانی خاص بنا شده و بانیان متعددی داشته است. بنای اولیه آن، احتمالاً در زمان عمرولیث صفاری (۲۶۵-۲۸۹ ق) و با طرح شبستانی بوده است (گلشن، ۱۳۸۰: ۱۰۵).

در قرن پنجم، امیرعلی بن فرامرز و همسرش ارسلان خاتون مسجد جامع عتیق (قدیم) را توسعه دادند و گنبد و مناره‌ای بر آن بنا کردند. امیر علی در زیر مسجد هم کاریزی کشید که آب قنات زارچ در آن جریان داشت و مردم پیوسته از این آب استفاده می‌کردند. مناره‌هایی که امیر علی بر مسجد جامع ساخت تا سال ۸۵۹ ق پابرجا بود و بعد از آن فروریخت. ولی گنبد و مسجد و نهر آب زارچ همچنان آباد بود و به مسجد جمعه نو متصل شد. بیشتر اوقات این مسجد محل درس و بحث علمی طلاب بود و عده‌ای نیز در آن مکان مشغول عبادت بودند (کاتب، ۱۳۸۶: ۵۹).

در نیمه دوم قرن پنجم در زمان گرشاسب دوم مسجد جامع عتیق به منتهای عظمت خود رسید، چراکه وی در سمت غربی مسجد عتیق مسجدی با طرح تک‌ایوانی گنبددار (گلشن، ۱۳۸۰: ۱۰۵) و

در کنار آن کتابخانه‌ای ساخت (جعفری، ۱۳۴۲: ۹۴). مسجدی که در زمان گرشاسب دوم ساخته شد دارای سه درگاه یا ورودی بود: «سه درگاه برای آن نهاد: یکی برابر صفه مقصوره، یکی برابر بازار کلاهدوزان و یکی به طرف مدرسه کمالیه» (کاتب، ۱۳۸۶: ۱۱۴). این مسجد در داخل حصار شهر و در منطقه شارسنان احداث شده است. وجود محلی به نام تل خاکستر در آن حوالی مؤید این نظر است که این مسجد در دوره ساسانی آتشکده بوده است (افشار، ۱۳۷۴: ۱۱۲/۲ - ۱۱۳). این مسجد در دوران بعد نیز گسترش یافت، چنان‌که دختران امیر فرامرز کنار مسجد جمعه قدیم جماعت‌خانه‌ای ساختند که به عنوان زمستان‌خانه مسجد مورد استفاده قرار می‌گرفت و در کنار آن جماعت‌خانه، گنبدی نیز برای مدفن خود ساختند که پس از مرگ در همین محل دفن شدند. بعدها این مکان به جماعت‌خانه دختران معروف شد (کاتب، ۱۳۸۶: ۶۳ - ۶۴).

ارسلان خاتون، همسر امیر علی، نیز با ورودش به یزد باعث رونق و آبادانی این شهر شد. او با ساختن مسجدی که مناری عظیم داشت کار خود را آغاز کرد (فرخزاد، ۱۳۸۱: ۸۲) و در محلی موسوم به «درده» مسجد و مناری بنا کرد. این اولین مناری بود که در یزد برپا شد و به «مناره درده» معروف بود و تا سال ۸۳۲ ق پابرجا بود (کاتب، ۱۳۸۶: ۵۸).

#### د. مدارس

بعد از مساجد، مدارس مهم‌ترین مراکز مذهبی و فرهنگی در جهان اسلام به شمار می‌آید. این مدارس محل تشکیل درس و بحث علما و طلاب بود که اغلب در جهت تأیید مشروعیت حکومت و گاه بر ضد آن فعالیت می‌کرد (حیبی، ۱۳۸۳: ۲۲). در زمان حکومت کاکویان در یزد مدارس زیادی تأسیس شد. برای نمونه، ملازمان ابومنصور فرامرز هر یک بنایی در شهر یزد برافراشتند. یکی از سرهنگان او به نام کیا نرسو در محله سرریگ مدرسه‌ای ساخت که تا قرن نهم قمری آثار آن باقی بود. ابو یوسف کیا شجاع‌الدین، برادر کیا نرسو نیز در محله سرریگ مدرسه‌ای ساخت که آثار آن تا زمان صفویه باقی بود (مستوفی باقی، ۱۳۸۵: ۷۷). یک نمونه دیگر از این مدارس، مدرسه‌ای بود که در سال ۵۱۳ ق به وسیله گرشاسب دوم در یزد تأسیس شد. این مدرسه مانند اکثر نظامیه‌ها دارای کتابخانه نیز بود (بویل، ۱۳۸۰: ۲۱۳).

امیر علی بن فرامرز در اواخر عمر برای مدفن خود مدرسه‌ای با گنبد عالی و دو مناره بلند بنا کرد که به مدرسه دومناره مشهور شد (کاتب، ۱۳۸۶: ۵۹). برخی نوشته‌اند که بنای آن، یکی دو دفعه تعمیر و تجدید شده است (آیتی، ۱۳۱۷: ۹۱). بنای کنونی مدرسه با تصرفات بسیار زیاد تجدید شده و در محله‌ای که از قدیم معروف به دومنار بوده قرار دارد (افشار، ۱۳۷۴: ۳۸۹/۲). علاءالدوله عطاخان، نیز در نزدیکی مدرسه دومنار مدرسه‌ای احداث کرد و گنبدخانه‌ای برای آن ساخت و آب محمودآباد را در آن مدرسه جاری کرد (کاتب، ۱۳۸۶: ۶۳).

با فعالیت‌های سیاسی و حکومتی علاءالدوله کاکویه بر سرزمین‌های مرکزی ایران (اصفهان، یزد و نیمه غربی ایران) سیاست‌های آل بویه توسط خاندان مادری آن‌ها در این سرزمین ادامه یافت، به طوری که در سرزمین یزد تأثیرات تفکرات شیعی بر مراکز و حوزه‌های آموزشی و تعلیمی از مکاتب دیگر برتری داشت. به نظر می‌رسد تسلط موقت سلطان محمود غزنوی و پسرش سلطان مسعود، برای مدتی برنامه‌های آموزشی در سرزمین یزد را به نفع مذهب حنفی تغییر داده است. با این حال، پس از مرگ علاءالدوله در سال ۴۳۳ و نزاع پسران وی با یکدیگر و پس از آن امارت ابومنصور

فرامرز بر ممالک مرکزی و متعاقب آن درگیری امیر کاکویی با سلطان مقتدر سلجوقی و از دست رفتن پایتخت حکومتی آل کاکویه (اصفهان)، امیر فرامرز مجبور شد در نقطه‌ای کم‌اهمیت‌تر از اصفهان، یعنی یزد و ابرقو ساکن شود.

از این زمان دوران باشکوهی در پیشرفت علم و تأسیس مدارس مختلف بر سرزمین یزد آغاز شد و مدرسه سازی و ایجاد مراکز علمی و آموزشی توسعه یافت. به طوری که در مدت چند دهه تمامی همت امرا و بزرگان دربار کاکویه در ایجاد مراکز علمی و برپا داشتن مدارس علمیه و رونق بخشیدن به آن‌ها مصروف شد (میرجلیلی، ۱۳۸۶: ۲۲). نیمه دوم قرن پنجم قمری سرآغاز عصری جدید و دوران باشکوهی در تأسیس مدارس اسلامی شد. بازار مدرسه‌سازی در این زمان با تأثیرپذیری از فعالیت‌ها و کوشش‌های وزیر ملک‌شاه سلجوقی، خواجه نظام الملک، در برپا ساختن مدارس نظامیه در سرتاسر ایران و ممالک تحت تسلط سلاجقه رشد بسزایی داشت (کسایی، ۱۳۶۳: ۲۷۰). تقلید از این اندیشه مثبت در میان خاندان کاکویه و کوشش شاهزادگان سلجوقی که همسران امیران کاکویی بودند، در مدرسه‌سازی و بنای مساجد و مناره‌ها، بیش از پیش بر رونق و رشد مراکز آموزشی در اواخر قرن پنجم قمری افزود (میرجلیلی، ۱۳۶۸: ۲۲).

### فعالیت‌های عمرانی

#### الف. بارو و دروازه‌ها

باروی اصفهان در سال ۴۲۹ ق به دستور علاءالدوله برای حفاظت از شهر بنا شد. طول این بارو پانزده هزار گام بود. در سال ۴۴۳ طغرل سلجوقی قسمتی از آن را ویران کرد (جابری انصاری، ۱۳۷۸: ۱۸). علاءالدوله مقداری از هزینه ساختن این بارو را از مردم شهر تهیه کرد که این امر، بر اهالی شهر گران آمد. مافروخی در این باره می‌نویسد: «وقتی علاءالدوله فرمان فرمود بنیاد باروی شهر و مالی که خرج عمارت و بنیاد باروی بدان احتیاج داشت قسمت کرد مردم از آن قسمت کردن به تنگ آمدند و غیر بی‌اطاعتی بر آمد. در راهی ابوالفوارس اتفاقاً به علاءالدوله رسید (ابوالفوارس چنان که مافروخی ذکر کرده است نام دیوانه‌ای بوده است) گفت مگر باغی هوس داری ساختن؟ گفت چون؟ گفت از برای آنکه شهر را خراب کردی و دیواری گرد آن بنیاد می‌نهی.» (آوی، ۱۳۸۵: ۱۴۶).

ناصر خسرو که در سال ۴۴۴ ق از این بارو دیدن کرده، طول آن را سه و نیم فرسنگ یاد کرده است (قبادیانی، ۱۳۸۱: ۱۳۷-۱۳۸). اکنون آثاری از این حصار در چند جای شهر، از جمله محل تل عاشقان و دروازه جوباره دیده می‌شود. بنا بر توصیف محاسن اصفهان، شهر در این موقع دوازده دروازه بزرگ داشت که از مفرغ مستور بود و به حدی وسعت داشت که بزرگ‌ترین پیلان با مردان جنگی که سوار آن‌ها می‌شدند و سلاح و پرچم با خود داشتند، به راحتی از آن می‌گذشتند. از جمله مفاخر و زینت داخلی شهر، هزار کوشک و سرای بوده، و کاروانسرای عالی و مساجد خوب داشته است (آوی، ۱۳۸۵: ۷۷-۷۸). شبستان‌های مسجد جامع اصفهان را نیز به دوران کاکوییان منتسب دانسته‌اند (پیرنیا، ۱۳۷۱: ۴۲).

از آن‌جا که بارو و دروازه‌ها برای شهر نقش امنیتی و حفاظتی داشت، امیر فرامرز نیز با ورودش به یزد برای خود کاخی عالی ساخت و چهار تن از سرهنگان خود را مأمور کرد تا بارویی به دور شهر ایجاد کنند و چهار دروازه با درهای آهنین بر آن نهادند که عبارت بودند از دروازه قطریان

(دروازه شاهی)، دروازه مهریجرد (دروازه مهریز)، دروازه کیا (دروازه حظیره) و دروازه کوشک نو (جعفری، ۱۳۴۲: ۳۶۳۵).

یکی از درهای دروازه حظیره هم‌اکنون بر جای مانده و نام امیر مسعود بهشتی، امیر مظفر ابویعقوب، بدر و اسحاق فرزندان ینال بر آن منقوش است (مجدزاده صهبا، ۱۳۲۳: ۷۴). درهایی که بر این دروازه‌ها نصب شده بود از الوار بزرگی تشکیل می‌شد که به موازات هم قرار می‌گرفت و دو الوار از جهت مخالف موجب اتصال آن‌ها می‌شد. روی این درها با صفحات آهنین پوشانده شده و آن‌ها را با نقوش برجسته تیراندازان سواره و پیاده و پیل‌سواران زینت داده بودند (مجدزاده صهبا، ۱۳۲۳: ۷۲-۷۳). دروازه‌های شهر غالباً به صورت بنایی عظیم و پیچیده بود به همراه یک دروازه خارجی و چند حیاط درونی و یک دروازه داخلی که محل تجمع کسانی بود که از شهر وارد یا خارج می‌شدند (بنه‌ولو، ۱۳۶۹: ۱۰).

امیر فرامرز بن علی نیز در سال ۵۱۵ ق بارویی به دور شهر مشهد کشید. علت ساخته شدن این بارو، مشاجرات بین دو فرقه شیعه و سنی در مشهد بود که باعث ویران شدن شهر مشهد و کشته شدن عده‌ای از مردم شد. بنا براین، امیر فرامرز دیوار محافظی را برای مشهد بنا کرد (ابن‌اثیر، ۱۳۵۱: ۲۰۶/۱۶-۲۰۷). البته لازم به ذکر است که به این خبر، فقط در کتاب ابن‌اثیر اشاره شده و در منبع دیگری ذکر نشده است. ولی بر اساس دیگر اخبار و اطلاعات، این خبر چندان بی پایه و اساس هم نیست.

برجسته‌ترین خبری که در مورد حضور افراد این خاندان در خراسان و در نزد سلطان سنجر وجود دارد، روایتی است از نظامی عروضی که بنا بر آن، وی در سال ۵۱۰ ق در لشکرگاه سلطان سنجر، معزی شاعر را ملاقات کرده است. بر این اساس، احتمال ساختن بارو در این سال توسط امیر فرامرز وجود دارد، هرچند که اثری از این بارو در مشهد باقی نمانده است. باروی مشهور شهر مشهد در حدود سال ۹۴۰ به دستور شاه طهماسب صفوی به دور شهر کشیده شد (سیدی، ۱۳۸۱: ۳۳).

## ب. آبادی قنات‌ها

با ورود آل کاکویه به شهر یزد و با توجه به قرار گرفتن این شهر در حاشیه کویر، قنات‌های زیادی توسط ایشان حفر شد و به تبع آن، آبادی‌هایی نیز به وجود آمد. کیا نرسو (از سرهنگان ابومنصور فرامرز) آب نرسوآباد را در محله نرسوآباد جاری ساخت. ابویعقوب از دیگر سرهنگان، محله یعقوبی را بنا کرد و در آن‌جا قناتی حفر کرد و آن‌جا را آباد ساخت. امیر مسعود بهشتی نیز باغ بهشتی را ایجاد کرد (کاتب، ۱۳۸۶: ۵۸). ارسال خاتون، همسر امیر علی بن فرامرز، چون هر چند گاهی برای سرکشی به املاک خود به قزوین می‌رفت به خواهش مردم قزوین که از کارهای عمرانی وی آگاه بودند کاریزی نیز در آن‌جا ایجاد کرد و تا آب از آن کاریز روان نشد قزوین را ترک نگفت (مستوفی، ۱۳۸۷: ۷۸). وی در ری نیز قناتی را جاری ساخت که به قنات خاتون معروف شد (فرخزاد، ۱۳۸۱: ۸۲). ارسال خاتون همواره از فقرا و نیازمندان دستگیری می‌کرد و هر روز دو مجلس اطعام داشت؛ یکی مجلس عوام و دیگری مجلس خواص (آیتی، ۱۳۱۷: ۹۰).

علاوه بر ارسال خاتون که زنی دوستدار عمران و آبادانی بود، ملازمان و خادمان وی نیز در آبادانی شهر یزد کوشا بودند؛ از جمله دو خواجه‌سرای وی به نام‌های لالاریحان و خواجه صواب قنات‌هایی در شهر جاری کردند که قنات خواجه صواب به قنات صواب معروف شد که بعدها به آن «آب سوا» نیز می‌گفتند. او همچنین روستایی ایجاد کرد که آب قنات صواب به مصرف اهالی این روستا می‌رسید، ولی با ویرانی این روستا، آب قنات به آب محله محمودآباد ملحق شد و تا زمان صفویه اکثر محلات شهر از این آب استفاده می‌کردند (مستوفی، ۱۳۸۷: ۷۹). لالاریحان نیز در محله سرریگ گنبد و مقبره‌عالی ساخت. علاوه بر آن، دو کنیزک ارسال خاتون، به نام ابر و مبارکه که خزینه‌دار وی بودند در یزد قناتی جاری کردند که به قنات ابر و مبارکه مشهور شد (کاتب، ۱۳۸۶: ۵۹). امیر فرامرز بن امیر علی قنات و دهی در یزد در نزدیکی ابرندآباد احداث کرد که به «گرد فرامرز» معروف بود. در کتاب تاریخ جدید یزد نام آن «کیفر فرامرز» ذکر شده است (کاتب، ۱۳۸۶: ۶۱). مستوفی بافقی نیز از آن با نام «کفرا مرز» یاد کرده است (مستوفی بافقی، ۱۳۸۵: ۸۲). به گفته ایرج افشار، این آبادی در فاصله شش کیلومتری یزد و در شمال جاده تهران به یزد قرار دارد و نامش در اسناد و کتب «گرد فرامرز» نوشته شده است ولی در تلفظ عامه «کفله فرامرز» می‌گویند (افشار، ۱۳۷۴: ۴۳/۲).

### نتیجه

خاندان کاکویه حکمرانی خود را از اصفهان شروع کرد و به تدریج توانست قلمرو خود را به سایر شهرهای منطقه جبال توسعه دهد. حکمرانان آل کاکویه تا سال ۴۴۳ ق، یعنی تا هنگام تصرف شهر اصفهان به دست طغرل سلجوقی، حاکمان مستقل منطقه جبال محسوب می‌شدند. علاءالدوله محمد، سرسلسله این خاندان، برای به رسمیت شناختن حکومت خود از خلیفه عباسی القادر بالله منشور دریافت کرد و با به کار بردن سیاست‌های صحیح پایه‌های حکومت خود را مستحکم کرد. مناسبات آل کاکویه با آل بویه بر مبنای حفظ موقعیت و گسترش قلمرو حکومتی بود، اما در دوره غزنویان و با حمله محمود غزنوی به ری و منطقه جبال، علاءالدوله بیشتر به دنبال حفظ موقعیتش بود. با فروپاشی غزنویان و روی کار آمدن سلجوقیان، کاکوییان برخی از مناطق مهم منطقه جبال از جمله همدان و اصفهان را از دست دادند. کاکوییان بعد از ورود به شهر یزد خود را با سلجوقیان منطبق کردند و از طریق برقرار کردن پیوند خویشاوندی و وصلت، توانستند برای مدتی حکومت خود را حفظ کنند.

امرای کاکویه آثار و ابنیه مذهبی و غیرمذهبی، از جمله مساجد و مدارس، در یزد احداث کردند. آنان با حفر قنات‌های متعدد و ساخت مدارس، باعث رونق و آبادانی این منطقه شدند. فعالیت‌های عمرانی کاکوییان موجب شد تا یزد به لحاظ توسعه شهری، هم پایه شیراز در عهد عضدالدوله تلقی شود. فرمانروایان کاکویی به فرهنگ و تمدن ایرانی و دانشمندان و شعرا توجه و علاقه ویژه‌ای داشتند و دربار آنان، مأمّن افرادی مثل امیرالشعرا معزی و دانشمندانی چون ابن‌سینا بود. در همین دوره و با حمایت خاندان کاکویه از فرهیختگان، کتاب‌هایی به فارسی ترجمه و نوشته شد که این امر به اعتبار، رشد و رونق زبان فارسی کمک کرد. امرای کاکویه خود صاحب‌خرد و تفکر بودند و با حمایت‌های مستمر مادی و معنوی از اندیشمندان، خدمات قابل توجه فرهنگی به جامعه و فرهنگ ایران کردند.

## پی نوشت ها:

- ۱- در رساله سرگذشت علی بن مأمون ذکر شده است که به احتمال زیاد ابن سینا در دربار هر دو حاکم حضور داشته است، زیرا در سال ۳۸۷ ق ابوالحسن علی بن مأمون جانشین پدرش، مأمون بن محمد، شد و تا سال ۳۹۰ حکم‌فرمایی کرد. اما در سال ۳۹۰ برادر دیگر علی، یعنی مأمون بن مأمون بر تخت سلطنت جلوس کرد و تا سال ۴۰۷ فرمانروایی‌اش ادامه داشت. با توجه به اینکه ابوریحان در حدود هفت سال در دربار این حاکم حضور و ملاقات‌هایی نیز با ابن سینا داشته می‌توان پی برد که ابن سینا مدتی نیز در دربار مأمون حضور داشته است (نفیسی، ۱۳۸۴: ۱۲۲).
- ۲- محمد بن علی بن عمر ابومنصور بن الجبان یکی از دانشمندان و بزرگان ری بود که آگاهی بسیاری در لغت داشت و در زمان خود یگانه روزگار و دریای دانش و بوستان ادب بود. تصانیف وی در جهان پراکنده است. او از ندیمان صاحب بن عباد بود و کتاب‌های *ابنیه الافعال*، شرح *الفصیح*، و *الشامل* را در لغت تصنیف کرده است (حموی، ۱۴۰۰ ق - ۱۹۸۰ م: ۲۶۰-۲۶۱).
- ۳- ابوالبرکات یکی از دانشمندان و پزشکان بزرگ قرن ششم قمری است. او در ابتدا بر دین یهود بود، ولی در جنگ میان سلطان مسعود سلجوقی با خلیفه المسترشد بالله به اسارت قوای مسعود درآمد و از ترس وی به دین اسلام گروید (صفا، ۱۳۶۶: ۲۹۵).

## منابع

- ابن ابی‌اصیبه، موفق الدین ابی‌العباس احمد بن قاسم (بی‌تا). *عیون الانباء فی طبقات الاطباء*، بیروت، دارالمکتبه الحیاه.
- ابن ابی‌الخیر، شهرمدان (۱۳۶۲). *نزهت‌نامه‌ علایی*، به تصحیح دکتر فرهنگ جهانپور، تهران مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۵۱). *کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)*، ج ۱۵، ۱۶، ۱۷، ترجمه هاشمی حائری، تهران، کتب ایران.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (۱۴۱۲ ق - ۱۹۹۲ م). *المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم*، تحقیق محمد و مصطفی عبدالقادر، ج ۱۳ و ۱۴، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن خلکان، ابی‌العباس شمس‌الدین احمد بن محمد بن ابی‌بکر (بی‌تا). *وفیات الاعیان و انباء الزمان*، ج ۲، بیروت، دارالصادر.
- ابن‌رسته، احمد بن عمر (۱۳۸۰)، *الاعلاق النفیسه*، ترجمه و تحقیق حسین قره‌چانلو، تهران، امیرکبیر.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۳۱). *رساله سرگذشت*، ترجمه سعید نفیسی، بی‌جا، چاپخانه بانک ملی ایران.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۳۱). *رساله منطق (دانشنامه‌ علایی)*، با مقدمه محمد معین و محمد مشکوة، تهران، انجمن آثار ملی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۳۰). *رساله در نبض یا رگ‌شناسی*، به تصحیح و مقدمه محمد معین و سید محمد مشکوة، تهران، انجمن آثار ملی.
- ابن‌العماد شهاب‌الدین (۱۴۰۶ ق). *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، دمشق - بیروت، دار ابن‌کثیر.
- اصفهانیان، داوود (۱۳۸۵). «دولتمردان عصر ال بویه در اصفهان»، مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت اصفهان، به کوشش فضل‌الله صلواتی، تهران، اطلاعات.
- افشار، ایرج (۱۳۷۴). *یادگارهای یزد*، ج ۲، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

- افشار، ایرج (۱۳۷۷). «آثار تاریخی یزد»، فرهنگ یزد، سال اول، ش ۱، زمستان.
- الامین، محسن (۱۴۰۳ ق - ۱۹۸۳ م). *اعیان الشیعه*، ج ۶، حقه و اخرجه حسن الامین، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
- آوی، حسین بن محمد (۱۳۸۵). *ترجمه محاسن اصفهان از مافروخی*، به اهتمام عباس اقبال آشتیانی، اصفهان، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان.
- آیتی، عبدالحسین (۱۳۱۷). *تاریخ یزد*، چاپخانه گلپهار.
- بارتلد، ویلهلم (۱۳۷۷). *جغرافیای تاریخی ایران*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- اشپولر، برتولد و دیگران (۱۳۸۴). *سلسله‌های متقارن در ایران*، تهران، مولی.
- بنه‌ولو، لئوناردو (۱۳۶۹). *تاریخ شهر*، ترجمه پروانه موحد، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- بویل، جی. آ. (۱۳۸۰). *تاریخ ایران کمبریج*، ج ۵، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.
- بیهقی، ابوالحسن علی بن زید (۱۳۱۸). *دره الاخبار و لمعه الانوار (تتمه صوان الحکمه)*، ترجمه ناصرالدین بن عمده‌الملک منتجب‌الدین منشی یزدی، تهران، شرکت سهامی چاپ خودکار و ایران.
- پیرنیا، محمدکریم (۱۳۷۱). *آشنایی با معماری اسلامی ایران*، تدوین غلامحسین معماریان، تهران، دانشگاه علم و صنعت.
- جعفری، جعفر بن محمد بن حسن (۱۳۴۲). *تاریخ یزد*، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- حبیبی، سید محسن (۱۳۸۳). *از شار تا شهر*، تهران، دانشگاه تهران.
- *حدود العالم من المشرق الی المغرب* (۱۳۶۲). به کوشش منوچهر ستوده، تهران، کتابخانه طهوری.
- حموی، شهاب‌الدین ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله (۱۴۰۰ ق - ۱۹۸۰ م). *معجم الادباء*، الجزء الثاني، بیروت، دارالفکر.
- حموی، یاقوت (۱۳۹۹ ق - ۱۹۷۹ م). *معجم البلدان*، ج ۱-۵، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی (۱۳۷۱). *دستور الوزرا*، با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران، اقبال.
- *دایرةالمعارف تشیع* (۱۳۶۹). زیر نظر احمد صدر حاج‌سیدجوادی، کامران فانی و بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، بنیاد خیریه و فرهنگی شط.
- رضازاده شفق، صادق (۱۳۵۲). *تاریخ ادبیات ایران*، تهران، دانشگاه تهران.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۴). *فرار از مدرسه*، تهران، امیرکبیر.
- سیدی، مهدی (۱۳۸۱). «آل کاکویه و اولین باروی شهر مشهد»، *وقف میراث جاویدان*، س ۱۰، ش ۳.
- شهرزوری، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۵). *نزهة الارواح و روضة الافراح*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، محمدسرور مولایی، تهران، علمی و فرهنگی.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۶). *تاریخ ادبیات در ایران از میانه قرن ۵ تا آغاز قرن ۷*، ج ۲، تهران، فردوس.
- عتبی، محمد بن عبدالجبار (۱۳۷۴). *تاریخ یمینی*، ترجمه ابوشرف ناصح بن ظفر جرفاذقانی، به کوشش جعفر شعار، تهران، علمی و فرهنگی.

- غفاری قزوینی، قاضی احمد (۱۳۴۳). *تاریخ جهان‌آرا*، به کوشش مجتبی مینوی، بی‌جا، کتابفروشی حافظ.
- فرخ‌زاد، پوران (۱۳۸۱). *کارنمای زنان کارای ایران از دیروز تا امروز*، تهران، قطره.
- فقیهی، علی اصغر (۱۳۶۵). *آل بویه: نخستین سلسله قدرتمند شیعه با نمونه‌ای از زندگی جامعه اسلامی در قرنهای چهارم و پنجم*، تهران، صبا.
- قبادیانی، ناصر خسرو (۱۳۸۱). *سفرنامه*، به تصحیح و حواشی محمود غنی‌زاده، تهران، اساطیر.
- قفطی (۱۳۴۷). *تاریخ الحکماء*، به کوشش بهین دارائی، تهران، دانشگاه تهران.
- کسای، نورالله (۱۳۶۳). *مدارس نظامیه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن*، تهران، امیرکبیر.
- کسای، نورالله (۱۳۸۳). *فرهنگ نهادهای آموزشی ایران از روزگار باستان تا تأسیس دولت صفوی*، تهران، دانشگاه تهران.
- کاتب، احمد بن حسین بن علی (۱۳۸۶). *تاریخ جدید یزد*، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر.
- کرمانی، افضل‌الدین ابو‌حامد احمد بن حامد (۱۳۱۱). *عقد‌العلی للموقف الاعلی*، به تصحیح علی‌محمد ناصری نایینی، تهران، مطبوعه مجلس.
- گلشن، صدیقه (۱۳۸۰). «مسجد جامع یزد»، *فرهنگ یزد*، سال سوم، ش ۱۰ و ۱۱، بهار و تابستان.
- لسترنج، گی (۱۳۷۳). *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران، علمی و فرهنگی.
- لمبتون، آن. ک. س. (۱۳۷۳). *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نشر نی.
- لمبتون، آن. ک. س. (۱۳۶۳). *سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، امیرکبیر.
- متز، آدام (۱۳۶۴). *تمدن اسلام در قرن چهارم*، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، ج ۱، تهران، امیرکبیر.
- مجدزاده صهبا، جواد (۱۳۲۳). «دروازه‌های نهصد و سی ساله»، *مجله یادگار*، سال اول، شماره ۳، آبان‌ماه.
- *مجم‌التواریخ و القصص* (۱۳۸۳). به تصحیح ملک‌الشعراى بهار، تهران، دنیای کتاب.
- مستوفی بافقی، محمد مفید (۱۳۸۵). *جامع مفیدی*، به کوشش ایرج افشار، تهران، اساطیر.
- مستوفی، حمدالله بن ابی‌بکر (۱۳۷۸). *نزهة القلوب*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، قزوین، طه.
- مستوفی، حمدالله بن ابی‌بکر (۱۳۸۷). *تاریخ گزیده*، تهران، امیرکبیر.
- مسکویه، ابوعلی (۱۳۶۹). *تجارب الامم و تعاقب الهمم*، ترجمه ابوالقاسم امامی، ج ۱، تهران، سروش.
- مسکویه، ابوعلی (۱۳۷۶). *تجارب الامم و تعاقب الهمم*، ترجمه علی‌نقی منزوی، ج ۵ و ۶، تهران، انتشارات توس.
- میرجلیلی، سید محمدجعفر (۱۳۸۶). «مدارس علمیه یزد از آغاز تا پایان قرن ۷ هجری»، *فرهنگ یزد*، سال ۸، ش ۳۰، بهار.



- نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر بن علی (۱۳۲۷). *چهار مقاله*، به اهتمام محمد بن عبدالوهاب قزوینی، تهران، کتابفروشی اشراقی.
- نفیسی، سعید (۱۳۸۴). *پورسینا (زندگی، کار، اندیشه، و روزگار)*، تهران، اساطیر.
- نیشابوری، محمد بن عبدالملک (متخلص به معزی) (۱۳۶۲). *کلیات دیوان معزی*، به تصحیح ناصر هیری، تهران، مرزبان.
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۶۹). *مقالات ادبی*، تهران، هما.
- Bosworth, C. Edmund (1970). "Dailamīs in Central Iran: The Kākūyids of Jibāl and Yazd", *Iran*, 8, pp. 73–95.
- Bosworth, C. Edmund (2012). "Kākuyids", *Encyclopædia Iranica*, Vol. XV, pp. 359–362.